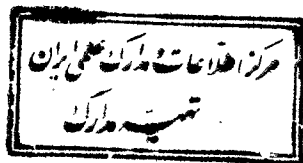


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۱۳۶۵ / ۱۹۱ / ۲۰
دانشگاه تهران
معاونت تحصیلات تکمیلی

شخصیتهای تاریخ بیهقی

و

تحلیلی از اسمها

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد
زبان و ادبیات فارسی

استاد راهنما: جناب آقای دکتر عباسقلی محمدی

استاد مشاور: جناب آقای دکتر محمد مهدی ناصح

محمد مهدی افتخاری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

۱ / 2821)

دانشگاه فردوسی مشهد

تقدیم به همسر مهربانم

که در تمام مراحل زندگی و در تدوین این رساله

همواره یاریگر من بوده است

م.م. الف

فهرست مطالب

۷	نشانه‌ها و اختصارات
۸	مقدمه :
۲۳ - ۳۲۲	بخش اوّل
	شخصیتهای تاریخ بیهقی به ترتیب حروف الفباء
۲۴	آ
۲۹	الف
۱۰۳	یاد داشتهای بخش «الف»
۱۱۱	ب
۱۸۲	یاد داشتهای بخش «ب»
۱۸۶	پ
۱۹۱	ت
۱۹۵	ث
۱۹۵	ج
۱۹۷	ح
۲۰۸	خ
۲۱۰	د
۲۱۳	ر
۲۱۶	ز
۲۱۷	س
۲۳۱	ش

۲۳۴	ص
۲۳۷	ط
۲۴۱	ع
۲۶۶	غ
۲۶۹	ف
۲۷۴	ق
۲۷۸	ک
۲۷۹	گ
۲۸۰	ل
۲۸۱	م
۲۹۷	ن
۳۰۳	و
۳۰۴	ه
۳۰۸	ی

۳۱۲

یادداشت‌های بخش پایانی

اسامی شخصیت‌هایی که هویت آنها در تاریخ بیهقی نامعین است و یا جزو

۳۲۱

افراد فرعی به حساب می‌آیند و در بخش اول رساله نامشان نیامده است.

بخش دوم

تحلیل اسمها

۳۲۴ - ۳۵۷

۳۲۴

مقدمه

تحلیل و طبقه بندی اسمها

۳۳۳

اسامی ترکی

۳۳۵

اسامی عربی

۳۳۷

اسامی فارسی

۳۳۸

اسامی هندی

۳۳۹

اسامی ترکیبی ترکی - ترکی

۳۴۲

اسامی ترکیبی ترکی - عربی

۳۴۴

اسامی ترکیبی ترکی - فارسی

۳۴۶

اسامی ترکیبی عربی - عربی

۳۵۱

اسامی ترکیبی عربی - فارسی

۳۵۶

اسامی ترکیبی فارسی - فارسی

۳۵۸

کتابنامه

نشانه ها و اختصارات

← : رجوع کنید به -

= : مساوی و معادل

+ : نشانه ترکیب

[] : هنگام نقل قول ، مطالب افزوده شده توسط نگارنده رساله ، داخل قلاب قرار گرفته است .

ش : شمسی

ص : صلی الله علیه وآله و سلم

ع : علیه السلام

م : میلادی

ه : هجری

ه.ش : هجری شمسی

ه.ق : هجری قمری

اعداد داخل پرانتز در ردیف متن : شماره صفحه منقول از تاریخ بیهقی تصحیح مرحوم قیاض می باشد.

اعداد بالای متن : شماره های ارجاعی به یاد داشتهای هر بخش می باشد

بیهقی خطیب رهبر : تاریخ بیهقی به کوشش خلیل خطیب رهبر

بیهقی قیاض : تاریخ بیهقی به تصحیح علی اکبر قیاض

دهخدا : لغت نامه دهخدا

معین : فرهنگ معین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَيُّ بُنَىٰ إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ عُمَّرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي ، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ ،
وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتْ فِي آثَارِهِمْ ، حَتَّىٰ عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا
انْتَهَىٰ إِلَيْهِ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَىٰ آخِرِهِمْ ، فَعَرَفْتُ صَفْوَةَ ذَلِكَ
مِنْ كَدْرِهِ ، وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ
(نهج البلاغه)

قول امام علی، علیه السلام، را زینت بخش سرآغاز سخن می‌گردانم که خطاب به فرزند عزیزشان،
امام حسن مجتبی، علیه السلام، می‌فرمایند: «اگر چه که من با گذشتگان زندگی نکرده‌ام، لیکن با دقت در
کارها و اندیشه در اخبارشان گویی یکی از آنها می‌باشم. بلکه به خاطر آنچه از کارهایشان به من رسید،
گویی با اولین تا آخرینشان عمر کرده‌ام، پس پاکی آن را از ناپاکی و نفعش را از زیانش باز شناختم. و از تمام
امور برای تو، برگزیده‌اش را انتخاب کردم و پسندیده‌اش را خواستم.»

تاریخ بیهقی مصداق بارز این کلام امام علی (ع) می‌باشد. چرا که بیهقی با قلم سحرانگیز خود ما را
به قلب تاریخ و هزار سال پیش می‌برد و آنچنان انسان را محو کلام خود می‌سازد، که گویی ما خود ناظر بر
اعمال مردم روزگاران گذشته هستیم، و الحق که نقاوه سخنان و کردارهای گذشتگان در آن است.

بیهقی خود در توصیف کتابش می‌گوید: «اما غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم و بنایی
بزرگ افراشته گردانم، چنان که ذکر آن تا آخر روزگار باقی مانده.» (۱۱۲)

اکنون که از ورای قرون به این سخن فخیم این پیر تاریخ می‌نگریم، صبدق گفتار او، که سراسر کتاب
پرارزش وی مشحون از آن است، برای ما به اثبات می‌رسد. بنای رفیع تاریخ سلطنت غزنویان به دست
توانمند ابوالفضل بیهقی طراح و ساخته و برافراشته شده است. نگهبان این کاخ بلند، همان کتاب تاریخ
بیهقی، یعنی نثر عالی اوست؛ کتابی که پس از گذشت ده قرن هرگز گرد کهنگی و کدورت و خرابی بر آن

نشسته که هیچ، هر روز بر استقامت و صفا و جلای آن افزوده می‌شود.

تاریخ بیهقی با خصوصیات خاص خود، جزو معدود آثار این مرز و بوم است که در پهنه گسترده ادب و تاریخ ایران به رشته تحریر در آمده، تا از یک سو پیوند ما را با تاریخ هزار سال پیش برقرار سازد و از جانب دیگر روحمان را با غنای دلپذیر ادب فارسی آشنا و سیراب و غنی گرداند. اوج فرهنگ غنی اسلامی در این کتاب جلوه‌گر است: ادب در اوج کمال و تاریخ در اوج تقوی و امانت؛ این راد مرد ادب و تاریخ دو مقوله نامأنوس ادب و تاریخ را آن چنان با یکدیگر پیوند داده و قرین، بلکه در یک پیکر قرار داده است که خواننده هنگام مطالعه همواره در تردید است که آیا اثری تاریخی است یا ادبی؟ و البته که هر دو هست. بیهقی نیز رجلی است که همانند کتابش دارای دو شخصیت ممتاز تاریخی و ادبی است. از این رو ادیبان او را از خود می‌دانند و اهل تاریخ هم. جدالی است که به اتحاد می‌انجامد. همچنان که ادب و تاریخ در کتاب او دست در دست هم دارند.

هر گاه که تاریخ بیهقی را مطالعه می‌کنم، ناخودآگاه ذهنم جولان کرده، خود را به بارگاه سه شاعر گرانقدر پهنشدت شعر و ادب ایران؛ مولوی، نظامی و سنایی رسانده، بردرگاهشان عرض ادب می‌نماید و عشق خود را نثارشان می‌گرداند و دست ارادت به آنان داده و می‌گوید: اگر چه که پیکرتان در سه کشور مختلف است، و برای زیارت قبورتان مرزها مانع، لیکن روحتان با روح ایرانیان با فرهنگ و ادب دوست پیوند خورده و شعرتان بر سرزبانها و دیوانتان بر سر دستها می‌رود. اهل گنج و غزنه و قونیه، نظامی، سنایی و مولوی را از خود می‌دانند و ایرانیان نیز از خود، این اختلافی است که پی آمد آن وحدت است. وحدت اقوامی که فرهنگی واحد دارند و خلاصه فرهنگ همه اقوام چون همه فرهنگی انسانی دارند.

اگر در مقام تشبیه نباشیم، شاید بتوان این حدیث که درباره قرآن است در مورد تاریخ بیهقی نیز جاری بدانیم که: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ.»

اگر چه که شاید قیاس نابجائی باشد، لیکن همچنان که با هر بار خواندن قرآن، انسان به مفاهیم و مضامین و رموز تازه‌ای از آن برمی‌خورد، ابوالفضل بیهقی نیز با الهام از کلام الله مجید تاریخ خود را به صورتی نوشته که با هر بار خواندن انسان به خبایای ذهن این پیر مورخ بیشتر پی می‌برد.

در مطالعه تاریخ بیهقی و دیگر کتب تاریخی، به گوشه‌های بسیار ظریف و باریک و حساسی از زندگی و شخصیت افراد منقول در تاریخ بیهقی برخورد می‌کنیم، که الحق جا دارد پیرامون هر یک کتابی تحلیلی نوشته می‌شود، و برایم بسیار دشوار بود و واقعاً دریغ می‌آمد که به خاطر محدودیت در حجم رساله بالا جبار مطالب ارزنده‌ای را حذف کرده و نادیده انگارم. شخصیت‌هایی نظیر سبکتگین، امیر محمود، امیر مسعود، بونصر مشکان، ابوالفضل بیهقی، خواجه احمد حسن میمنندی، خواجه احمد عبدالصمد، خوارزمشاه آلتونتاش و حتی شخصیت‌هایی منفی چون بوسهل زوزنی و... اینها همه افرادی در خور تعمق هستند که روال و جریان تاریخ ایران و خط سیر آن را رقم زده‌اند.

مطالب ارزنده دیگری در این کتاب در خور تعمق و بررسی است؛ از جمله: زبان بیهقی، موسیقی کلام بیهقی، دستور زبان بیهقی و کلام شعرواره او، که همچنان که در شعر نمی‌توان کلمه‌ای را برداشت و جای آن کلمه یا لفظی دیگر نهاد، کلام بیهقی نیز چنین است. کتاب مجموعه‌ای است که با استادی تمام نوشته شده است. الفاظ هر یک در جای خود قرار گرفته‌اند و از جمع این مجموعه، وحدت موزون تاریخ بیهقی شکل می‌گیرد.

کسانی که به موسیقی درونی کلام بیهقی واقف باشند، در می‌یابند که هنر او در نگارش نثر از هنر حافظ در به رشته کشیدن نظم کمتر نیست. الفاظ به نحوی انتخاب شده‌اند که خواننده بدون آگاهی از موضوع و پایان کار، خود بخود در می‌یابد که در نهایت کار به کجا می‌انجامد.

پس و پیش شدن اسمها، ذکر القاب و عناوین مطابق با شأن و منزلت هر فرد با توجه به پایگاهی که در کلام دارد، انتخاب اسمها، زیبا و موسیقایی بودن اسمها، توالی اسمهای ترکی یا فارسی یا عربی، و یا ادغام و اختلاط این‌گونه اسمها؛ نظری دقیق تر و پژوهشی عمیق تر را می‌طلبد، و خود بابتی مفتوح است بر روی پژوهشگران.

در باب تقدم و تاخر اسامی، بیهقی نکات دقیق بلاغی را رعایت کرده است. هر اسمی که بر آن تأکید دارد، در آغاز آورده و یا به صورت برجسته‌ای به تنهایی، نه در جمع بیان کرده است. گاه نیز اقتضای کلام بر این است که اسم پس از بیان جمله وابسته‌اش بیاید. اکثراً با ذکر ضمائر، صفات، القاب، بدلها و... اسمها را مؤکد می‌کند: استادام بونصر، من که بوالفضلم، نامه رسید از صاحب برید بلخ امیرک بیهقی و....

پیرامون ذکر و اعطای القاب، بیهقی رعایت دقیق اقتضای حال و مقام را کرده است. چنانکه درباره مسعود غزنوی این هنر نمائی را بکمال می‌توان مشاهده کرد. عناوین و القاب مختلفی که هر یک مناسب مقام خاصی است. به عنوان مثال: آن هنگام که مقام دوستی و نزدیکی به مسعود است، از وی با عنوان «امیر» یاد می‌کند؛ در مقامی که رعایت احترام سلطان محمود نیز مد نظر است، «خداوندزاده» می‌گوید. آنگاه که برابری اقتدار مسعود و محمود را اراده می‌کند، از لقب «سلطان مسعود بن محمود»، استفاده می‌کند. برای بیان سلطه پادشاهی مسعود، به ترتیب این عناوین را می‌آورد: «پادشاه»، «سلطان مسعود»، «سلطان مسعود بن محمود»، «سلطان بزرگ»، «سلطان بزرگ محتشم». هنگامی که استیلای وی بر عالم اسلام و بر مسلمانان مورد نظر است، لقب «ملک اسلام» و «ناصر دین الله» را به کار می‌برد. در مقام نابودی کفار، «المنتقم من اعداء الله» و در مقام پشتیبانی از خلیفه عباسی «ظهیر خلیفه الله امیر المؤمنین» و برای بیان رأفت بر مسلمانان از عنوان «حافظ عباد الله» و در نهایت برای بیان ترحم بر مسعود و آمرزش گناهان وی پس از مرگ، از لقب «امیر شهید» استفاده می‌کند.

استفاده بجای ابوالفضل بیهقی در ذکر القاب و عناوین، خواننده را در فهم دقیق مطلب بسیار یاری می‌کند.

درباره ترتیب و توالی اسمها؛ بیهقی سلسله مراتب دیوانی، درباری و اجتماعی را نیز رعایت کرده است. چنانکه در داستان حسنک می‌گوید: «امیر، دانشمندی و حاکم لشکر را نصر خلف آنجا فرستاد. و قضاة بلخ و علما و فقها و معدلان و مزگیان، کسانی که نامدار و فراروی بودند، همه آنجا حاضر بودند و بنشسته». (۲۲۸) همان گونه که ملاحظه می‌شود، عناوین مطابق ترتیب مقام اجتماعی افراد آورده شده است.

درباره انتخاب اسمها و زیبا و موسیقائی بودن آنها نیز گویی بیهقی عمدی داشته است در این که اسمها با مستمایشان هم خوانی داشته و زیبا باشند. از آن جمله است بونصر مشکان، که رایحه مشک آلود «نام زیبایش» سراسر فضای تاریخ بیهقی را معطر کرده است. گلبرگهای صفات نیکش لابلای اوراق تاریخ بیهقی قرار گرفته و به آن طراوت و صفایی داده است.

از لفظ «آلتونتاش خوارزمشاه» جلادت و رشادت می‌بارد، و الحق که همین گونه است. موسیقی

زیبای لفظ «آلتوتناش» و ابهت و صلابت لفظ «خوارزمشاه»، تکرار دوبار حرف «ت» و «ش» و چهار بار حرف «ا» و حرف صنفیری «ز» و آمدن پیای شش هجای بلند و کشیده، نوعی عظمت و استعلاء و شکوه به این رجل رشید و پاکباز عرصه تاریخ بیهقی داده است.

نام «احمد عبدالصمد» با فشار بر حرف «ص» و تکرار سه بار حرف «د» و دوبار حرف «م» و همچنین همجواری حروف «ب» و «د» به گونه‌ای برتری و شهامت و استیلا و قبض و بسط در وی ایجاد کرده است. و حقیقه که از معدود افرادی در تاریخ بیهقی است که با دشمن، خشن و با دوست، مهربان است؛ همواره خیرخواه ملت خویش است و به آنان عشق می‌ورزد.

لفظ «عبدوس» نیز با بار موسیقایی خاص خودش، دارای ترکیبی زیباست و نوعی جمال نهفته را به همراه خویش یدک می‌کشد.

اسامی دیگری که نوعی لطافت به تاریخ بیهقی داده، نامهایی هستند که مختوم به «کاف تحبیب و تعظیم» می‌باشند. از این گونه است: حسنک، ادیبک بومحمد دوغابادی، امیرک بیهقی، امیرک سیاه‌دار، امیرک قتلی، بوالقاسم حاتمک، بوالقاسم حکیمک، محمودک دبیر و ...

سخن پیرامون این مقوله و مخصوصاً باب «زیبائی شناسی اسامی تاریخ بیهقی» خود رساله‌ای مستقل می‌طلبد و در اینجا به همین اندک بسنده شد.

یکی از برجسته‌ترین هنرهای بیهقی و یا شاهکار وی، توصیف و تجسم قیافه و رفتار شخصیتها است، به نحوی که انسان دقیقاً می‌تواند تمام شخصیت و رفتار و چهره وی را در ذهن مجسم کند. داستان حسنک وزیر یکی از بارزترین نمونه‌های این تصویرگریهاست. این داستان با زیباترین براعت استهلال آغاز می‌شود:

«فصلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بردار کردن این مرد» (۲۲۱) هجاها و جملات بلند خبر از حادثه‌ای تأسف بار می‌دهد. چهره حسنک بقدری مظلوم و معصوم نمایانده شده، که هر خواننده‌ای در پایان ماجرا ناخودآگاه بر وی اشک می‌بارد. به هنرمندی یک سناریو نویس یا نمایشنامه نویس زبردست، تمام ویژگیهای ظاهری و حالات روحی بازیگران نقشها را بیان کرده است. در این داستان اسامی: حسنک

وزیر، عبدوس، بونصر مشکان و بوسهل زوزنی در واقع استخوان بندی داستان را تشکیل می دهند و به زیبایی آن می افزایند. خود لفظِ حسنک نیز با داشتن کاف تحبیب بر لطافت کلام و دلسوزی خواننده بروی می افزاید.

ذکر زیباییهایی که بیهقی در پرداخت هنرمندانه این داستان به کاربرده، خود بحثی مستقل و جامع است، لیکن از برجسته ترین آنها می توان سه صحنه را نام برد:

۱- آن هنگام که حسنک به طارم می آید و خود بیهقی ناظر است که: «و حسنک پیدا آمد بی بند جبّه بی داشت خبری رنگ با سیاه می زد، خَلق گونه، ذراع و زدایی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده، و موزه میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا می بود» (۲۲۹) در این جا «حسنک» که یکی از اسامی مهم تاریخ بیهقی است در صدر کلام نشست و به حسن مطلب افزوده است.

۲- هنگامی که حسنک را به پای دار می آورند: «و دو بیک را ایستانیده بودند که از بغداد آمده اند، و قرآن خوانان قرآن می خواندند. حسنک را فرمودند که جامه بیرون کش. وی دست اندر زیر کرد و ازار بند استوار کرد و پایچه های ازار را ببست و جبّه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار، و برهنه با ازار بایستاد و دستها در هم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چو صد هزارنگار و همه خلق بدرد می گریستند.» (۲۳۳). در این پاراگراف هم نقش محوری کلمه «حسنک» قابل توجه است.

۳- آنگاه که وی را به دار می زنند: «و حسنک را سوی رار بردند و به جایگاه رسانیدند، بر مرکبی که هرگز ننشسته بود بنشانند و جلادش استوار ببست و رسنها فرود آورد. و آواز دادند که سنگ دهید، هیچ کس به سنگ نمی کرد و همه زار زار می گریستند خاصه نشابوریان. پس مشتی رند را سیم دادند که سنگ زنند، و مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده بود و خبه کرده.» (۲۳۴)

و اما در این پاراگراف مرد به جای حسنک نشست و لطف تاریخ و کلام را صد چندان کرده است. بعلاوه در جمله اخیر «پس مشتی رند را ...» توالی حرف ذال موسیقی خاصی متناسب با موضوع سخن ایجاد کرده است.

قلم سحرانگیز بیهقی در پرداخت این داستان چنان هنر نمایه‌یابی کرده است، که خواننده را ناخود آگاه به صحنه می‌کشاند تا خود را همدرد و ناظر جریان تاریخ گذشته احساس نماید.

درباره داستان نویسان بنام می‌گویند که: «اولاً خواننده، اشخاص داستان‌شان را زنده حس می‌کند»^(۱) و ثانیاً با تمام وجود خود در جلد اشخاص داستان فرو می‌روند^(۲).

درباره بیهقی این دو مورد مصداق عینی دارد. تمام شخصیت‌های داستانهای بیهقی زنده‌اند؛ و از همین روست که هرگز بوی کهنگی و قدمت از کلام بیهقی استشمام نمی‌شود و طراوت اولیه آن را در همه زمانها می‌توان حس کرد. در مورد دوم نیز بیهقی همدرد و همراه با اشخاص داستان‌هایش است. به شادی آنها شاد و به غمشان افسرده می‌شود. از این دست است داستان حسنک وزیر، که در پایان تأثر عمیق خود را نشان داده است. نیز در فوت استادش، بونصر مشکان که الحق قلم را در سوک وی گریانده است:

«... و چون من از خطبه فارغ شدم روزگار این مهتر به پایان آمد، و باقی تاریخ چون خواهد گذشت که نیز نام بونصر نبشته نیاید درین تالیف، قلم را لختی بروی بگریانم و از نظم و نثر بزرگان که چنین مردم و چنین مصیبت را آمده است باز نمایم تا تشقی بی باشد مرا و خوانندگان را» (۷۹۵)

عمیق‌ترین تأثر بیهقی را می‌توان در ذکر فوت امیر قرخ زاد بن مسعود غزنوی ملاحظه کرد. او داستان را با براعت استهلال بسیار زیبایی شروع می‌کند، و افسردگی و اندوه شدید خود را با کلامی بینهایت سوزناک بیان می‌کند:

«فصلی خوانم از دنیای فریبنده به یک دست شکر پاشنده و به یک دیگر دست زهر کشنده، گروهی را به محنت آزموده و گروهی را پیراهن نعمت پوشانیده، تا خردمندان را مقرر گردد که دل نهادن بر نعمت دنیا مُحال است. این مجلد اینجا رسانیدم از تاریخ، پادشاه قرخ زاد جان شیرین و گرامی به ستاننده جانها داد و سپرد و آب بر وی ریختند و شستند و بر مرکب چوبین نشست. (۴۸۰) و به چهار پنج گز زمین بسنده کرد و خاک بر وی انبار کردند (۴۸۱) و دردی بزرگ رسید به دل خاص و عام از گذشته شدن او به جوانی (۴۸۳) و راز آلود است به خاک سپردن این فرخ زاد با تاکید بر کلمه زاد و زادن.

از جمله داستانهای دیگری که بیهقی با تمام وجود خود در جلد اشخاص داستان رفته، و عمیقاً تأثر پذیرفته، داستان افشین و بودلف است. ذکر توالی صحنه ها و سرعت رخدادها با جملات کوتاه و کوبنده و حرفی که دارای بار موسیقایی خاص هستند، همگی تلاطم روحی گوینده را بیان می کند و نشان می دهد که روحش با شخصیت داستان گره خورده است و یکی شده مثلاً آن جا که احمد بن ابی دؤاد نزد معتصم می آید، صحنه بشدت برجسته و مهیج است و اوج داستان می باشد. نفس خواننده همراه مؤلف در سینه حبس می شود و قلب در نهایت اضطراب: «... چون آنجا رسیدم که بوسه بر سرافشین دادم... و افشین گفت: اگر هزار بار زمین بوسه دهی سود ندارد، قاسم (بودلف) را بخواهم کشت؛ افشین را دیدم که از در درآمد با کمر و کلاه، من بفسردم (۲۱۹)

و با بیان معتصم که می گوید: «پیغام من است، و کی تا کی شنیده بودی که بو عبدالله (احمد بن ابی دؤاد) پیغامی گزارد به کسی و نه راست باشد؟» (۲۲۰) ناگهان گره داستان گشوده می شود و قلب آرام می گیرد.

چنان که در این داستان و دیگر داستانها ملاحظه می شود اسامی به صورت بسیار دقیقی در حساس ترین و متمرکزترین نقطه های داستان بیان شده است. به نحوی که تمام توجه خواننده بدان سمت جلب می شود. و اینها خود نقش محوری و کلیدی و تعیین کننده ای در داستان دارند.

از دیگر هنرهای بیهقی این است که برای ترسیم زیباتر و شناساندن دقیق تر اشخاص داستانهای خود، به ذکر داستانهای مشابهی می پردازد که افرادش سرنوشتی همانند شخصیت های کتاب تاریخش داشته باشند. شرح دقیق و تفصیلی این مطلب در قسمت نخست رساله، ذیل عنوان ابولفضل بیهقی، بخش «تمثیلهای تاریخ بیهقی» ذکر گردیده است.

نکته ای را که نباید از نظر دور داشت این است که در میان تمام منابعی که بعنوان مدارک و مآخذ تاریخی و... بدانها مراجعه کردم، هیچ یک را به کمال ادبی، فنی، هنری، تاریخی، دقت، ظرافت و نکته بینی و... تاریخ بیهقی ندیدم. نگارندگان تواریخ همگان در حکم گزارشگر صرف هستند، لیکن بیهقی شخصیت نویسندگیش را در تاریخ خود به شخصیت گوینده ای می دهد که ما وی را غایب و در پشت